فصلنامهٔ علمی- تخصصی دُر دَری (ادبیات غنایی، عرفانی)
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال دوم، شمارهٔ پنجم، زمستان ۱۳۹۱، ص. ۱۰۹-۸۷

تنوع مشبه به در قصاید خاقانی و انوری

مهدی ماحوزی [۱]

ابوالقاسم رضائیان [۲]

چکیده

تشبیه نخستین و رساترین صنعت در عرصه صور خیال است که شاعر با بهره گیری از آن بین عالم ذهن و جهان محسوسات پل می‌زند و مخاطب شعر را در عین آگاه کردن از ما فی الضمیر خود دچار اعجاب و شگفتی کرده و برخوردار از التذاذ ادبی می‌کند. در میان ارکان تشبیه توجه اکثر صاحبنظران بیشتر معطوف به اهمیت ماهیت و ذکر یا حذف وجه شبه و بعد از آن ناظر به ذکر یا حذف ادات تشبیه بوده است و دو رکن دیگر یعنی مشبه و مشبه‌به اغلب در این میان عناصری کلیشه‌ای تلقی شده‌اند؛ اما باید توجه داشت که رکن مشبه به نیز درکنار ارکان یاد شده دارای اهمیت والایی است؛ چرا که در واقع مشبه به است که هدف غایی تشبیه را برآورده می‌کند و ویژگی‌های مشترک آن با مشبه است که تعیین کننده‌ی ارزش زیبایی‌شناسانهٔ تشبیه است. در تحقیق حاضر با عنایت به این مهم، عنصر مشبه‌به در قصاید دو شاعر برجسته سبک عراقی مورد دقت نظر قرار گرفته و با تقسیم‌بندی محتوایی مواردی که شاعر به عنوان مشبه‌به از آنها بهره جسته؛ ویژگی‌های دنیای عینی شاعر تصویر و تجسم شده است. با بهره‌گیری از این تقسیم‌بندی که شامل مواردی چون: طبیعت بی‌جان، گیاهان و جانوران، است؛ می‌توان دریافت که هریک از دو سخنور مورد مطالعه در سخن‌آفرینی‌های خود بیشتر به محاکات کدام‌یک از اجزا طبیعت پیرامون پرداخته‌اند و این گرایش چه تاثیری در انسجام و زیبایی شناسی کلام ایشان داشته است.

کلیدواژه‌ها:

مشبه به، بسامد، قصیده، خاقانی، انوری

---

[۱] استاد زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

[۲] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران a.rezaeian768@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۷

مقدمه

در سنت مطالعات زیبایی‌شناسی ادبی، تشبیه نخستین و مهمترین عنصر صور خیال محسوب می‌شود واگر دقیقتر بگوییم تشبیه را باید مادر همه ارکان علم بیان تلقی کرد؛ چرا که مقولاتی چون کنایه و مجاز واستعاره و تمثیل که ارکان علم زیبایی شناسی سخن محسوب می‌شوند همگی عمدتا نشات گرفته از تشبیه‌اند. به دیگر سخن عنصر اساسی شعر یعنی خیال را اغلب باید در ظرف تشبیه جستجو کرد واز آنجا که انواع خیال در سخن هر شاعر وجه ممیزه او محسوب می‌شود انواع تشبیهات بکار رفته در سخن نیز می‌تواند شاخصه نوع تفکر و تخیل شاعر را معین کند. دکتر شفیعی در باره اهمیت تشبیه در تخیل شاعرانه می‌نویسد: «خیال حاصل نوعی تجربه است که اغلب با زمینه‌ای عاطفی همراه است. .... ازآنجاکه هر کسی در زندگی خاصّ خود تجربه‌هایی ویژهٔ خویش دارد، طبعاً صور خیال او نیز دارای مشخّصاتی است و شیوهٔ خاصی دارد که ویژهٔ خود اوست؛ استعارات و تشبیهات و مجازهای ویژهٔ خویش دارد که می‌توانیم آنها را تصاویر او بنامیم (شفیعی، ۱۳۷۰: ۱۷-۲۵)

از دیدگاه علم بیان ژرف ساخت همه‌ی تشبیهات جمله‌ای با چهار رکن اساسی است: مشبه، مشبه‌به، وجه شبه و ادات تشبیه. از بعد زبان شناسی نیز تشبیه انتخاب دو نشانه از روی «محور جانشینی» بر حسب نشانه و ترکیب آنها بر روی «محور هم‌نشینی» است. استفاده از وجه شبه و ادات تشبیه بر روی محور هم‌نشینی بر توضیح این عملکرد می‌افزاید و بر حسب آنچه «نشانه‌دار سازی هم‌نشینی» می‌نامیم اجازه می‌دهد تا «مدلول»، (مشبه) به مصداق (مشبه‌به) نزدیک‌تر شود. به همین دلیل است که کاربرد تشبیه به دورترین فاصله میان مدلول و مصداق «تشبیه بلیغ» نامیده می‌شود. هرچه از تشبیه تفصیل به سمت تشبیه بلیغ حرکت کنیم به دلیل کاهش نشانه‌داری هم‌نشینی بسامد وقوع آن در زبان خودکار کمتر می‌شود (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

در تقسیم بندی بروک – رز پیوند دو سوی تصویر به وسیلهٔ حروف اضافه تحت عنوان تشبیه فشرده یا تشبیه اضافی شناخته می شود. استفاده از حروف اضافهٔ of در انگلیسی که معادل کسره در فارسی است، شایع‌ترین روش برای برقراری این پیوند است. فراوانی بهره‌گیری از این شیوه، بیش از سایر انواع دستوری تشبیه است. اگر تنها of یا کسره اضافه در فارسی را به عنوان حروف اضافه پیوند دهنده مد نظر قرار دهیم، این دسته را می‌توان معادل تشبیه فشرده به حساب آورد و در مواردی که پیوند دو کلمه میان «مشبه» و «مشبه‌به» باشد در حقیقت تشبیهی فشرده ایجاد می‌شود و از اضافه استعاری متمایز می‌گردد. (ماحوزی، ۱۳۹۰: ۷۹)

منظور از تشبیه گسترده، تمام تشبیه‌هایی هستند که ساختار آنها بیشتر به صورت گسترش یافته است و ارکان تشبیه در این ساخت بیش از ساخت تشبیه فشرده ذکر می‌شود و محدودیت آن را ندارد. (خلیلی جهان تیغ، ۱۳۸۰: ۱۰۹)

تنوع مشبه به در مجموعه تشبیهات به کار رفته توسط هر شاعر حاکی از گستره‌ی دید و وسعت جهان بینی شاعرانه‌ی اوست. در خصوص جامعه‌ی آماری بررسی موردبحث در این مقاله(قصاید خاقانی و انوری)، باید توجه داشت که هر دو شاعر به طیف وسیعی از مشبه به‌ها نظر داشته‌اند و از این جهت از تشخص خاصی نسبت به سایر قصیده سرایان برخوردارند. هر چند دسته‌بندی عناصر جهان شاعرانهٔ ایشان محقق را با انواع گونه‌گونی از مشبه به مواجه می‌سازد اما این تقسیم بندی در عین حال می‌تواند راهگشای مقایسهٔ این دو شاعر بزرگ در عرصهٔ به کار گیری انواع مشبه به‌ها باشد.

بسامد به‌کارگیری تشبیه در قصاید انوری و خاقانی

بسامد به‌کارگیری تشبیهات در تمام قصاید دو شاعر به یک میزان نیست. در این میان، هم انوری و هم خاقانی در هر جا که ایجاز مقتضای سخن بوده است، به استعاره و کنایه روی آورده‌اند از تشبیهات کمتری بهره می‌برند، امّا هر جایی که توجه ایشان به وصف دقیق (ممدوح، معشوق وطبیعت) بوده است، انواع و اقسام تشبیه را بکار گرفته‌اند. برای نمونه انوری در بیت زیر برای توصیف نگین ممدوح به تشبیه مرکب روی می‌آورد:

نموده عکس نگینت به چشم دشمن ملک چنانکه عکس زمرد نموده افعی را

(انوری،۱۳٦٤: ۲)

ویا در این بیت برای وصف حال زار و نزار ملک و مملکت در فراق ممدوح اینگونه سروده است:

اشک چون باران ز کثرت دیده چون ابر از سرشک نوحه چون رعد ازغریو و جان چو برق از اضطراب

(انوری،۱۳٦٤: ۲٦)

اما در بیشتر موارد ترجیح می‌دهد سخن را به ایجاز برگزار کند و از استعاره و کنایه بهره بگیرد:

در غمـــزه‌هـــای نرگس او بی‌شمار سحر در شاخه‌هـــای سنـبل او بی‌قیاس تاب

(انوری،۱۳٦٤: ۳۰)

ای جهان عدل را انصـــاف تو مالک رقاب دین حق را مجد و گردون شرف را آفتاب

(انوری،۱۳٦٤: ۲۳)

دست عدلت خاک رابیرون کند از دست باد پای قهرت بسپرد مر بـــاد را در زیـر آب

(انوری،۱۳٦٤: ۲۳)

خاقانی بر خلاف انوری در قصاید خویش چه در وصف و چه در مدح بیشتر مایل به کارگیری تشبیه است و البته از تشبیه در مواردی سود می‌جوید که قبلا انواع استعارات (مصرحه و مکنیه و جز آنها) را آزموده باشد. مثلا در قصیده بسیار معروف به مطلع زیر:

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا

با انواع مختلفی از تشبیهات زیبا مواجهیم:

درست گوئی صدر الزمان سلیمان بـــود صبا چو هدهد و محنت سرای من چو سبا

بـــهار عـام شکفت و بهار خاص رسید دو نوبـــهار کز آن عقـــل و طـبع یافت نوا

ز نظم و نثرش پروین و نعش خیزد و او بـــهم بیامد پروین و نعش در یـــک جـــا

عبارتش هـــمه چون آفتاب و طرفه‌تر آن که نـــعش و پـــروین در آفـتاب شد پیدا

برای رنج دل و عـــیش بد گوارم ساخت جـــوارشـــی ز تحـیت مـــفرحی ز ثنـــا

معانیش همه یاقوت بود و زر یـــــعنی مـــفرح از زر و یاقوت بـــه بـــرد ســـودا

بـه صد دقیقه ز آب در مـــنه تـــلخ‌تـــرم به سخره چشمه خضرم چو خواند آن دریا

زبـــون‌تر از مه سی روزه‌ام مهی سی‌روز مرا به طـــنز چو خورشید خواند آن جوزا...

(خاقانی، ۱۳٦۸:۲۹)

نتیجه آن که هر دو شاعر ـ به‌خصوص خاقانی در هر زمینه‌ای که به وصف پرداخته‌اند، مناسب با موقعیّت و جایگاه سخن، گاه به ایجاز و اختصار، و گاه با اطناب سخن رانده‌اند و با توجّه به مقتضای کلام، از تشبیه بلیغ برای اختصار و از تشبیه صریح و مرسل مجمل برای اطناب که پسندیده‌تر و مناسب‌تر برای توصیف است ـ بهره برده‌اند.

انواع مشبه به در تشبیهات خاقانی و انوری

آنچه که تاکنون در کتب بلاغت مورد توجه صاحبنظران بوده بیشتر توجه به انواع تشبیه از حیث محتوای تشبیه (مثلا تشبیه تفضیل یا تشبیه حسی) و یا فرم (مثلا تشبیه بلیغ) بوده و ماهیت معنایی مشبه به کمتر مورد اعتنا قرار گرفته است. در حالی که به ادعای ما و با استناد به مواردی که ذیلا در باب انواع تشبیه شعر خاقانی و انوری متذکر خواهیم شد؛ مشبه به که در واقع مطابق آنچه که فلاسفه یونان همچون افلاطون و ارسطو بدان اشاره داشته اند؛ طبیعتِ محاکات شده، توسط هنرمند شاعر است، اهمیت زیادی در تصویرگری تشبیه دارد. توضیح این مجمل آنکه درواقع ارتباطی که شاعر بین مشبه و مشبه به در می یابد و آن را در قالب صنعت تشبیه پیش روی خواننده قرار می‌دهد؛ از یک سو نشان‌دهنده قدرت خلاقیت او به معنای هنرمند تصویر آفرین است و از طرف دیگر بیانگر جهان‌بینی شاعر است. مسلما در این عرصه شاعر موفق شاعری است که با داشتن گنجینه‌ای از محسوسات عینی پیرامون خود بتواند مابه ازایی شایسته برای مفاهیم ذهنی بیابد. مابه ازایی که تکرار گفتار متقدمین را تداعی نکند ودر عین حال برانگیزنده حس اعجاب خواننده شعر نیز باشد.

جای‌ها

از آن جا که مفهوم مکان در ذهن بشر با تجربه‌ها و نمودهای عینی گره خورده است، یکی از طبیعی‌ترین و عادی‌ترین انواع مشبه مکان به معنای اعم آن است. مکان البته ممکن است علاوه بر فضای عادی مالوف، در برگیرندهٔ فضاهای ماورایی همچون بهشت وجهنم نیز باشد، اما به هر روی در هر دو حالت، محاکات هنری صورت می‌گیرد و شاعر دنیای عینی را با فضای ذهن خود تطبیق می‌دهد. اینک مواردی چند از ابیات خاقانی و انوری که مشبه به در آنها افادهٔ مکان دارد:

الف- خاقانی:

این پرده گرنه صحن بهشت است پس چرا رضـوان مجاور حرم روضه سان اوست
(خاقانی،۱۳٦۸: ۷۳)

گرمگاهی که چو دوزخ دمـد آن باد سموم تف با حورا چون نکهت حورا بینند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۹۷)

از رنگ رنگ خلعه که فرمـوده‌ای مـرا خـانه‌ام ز کـارخانهٔ آزر نکوتر است
(خاقانی،۱۳٦۸: ۷۷)

ذات مـلـکه اسـت جنـت عـدن کس جنت بی گـمان نـدیـدست
(خاقانی،۱۳٦۸: ۷۱)

ب- انوری:

کلـک تو شـهابیست که هرگز بنمیرد گرچه فلکش دجله و نیل است و فرات است
(انوری،۱۳٦٤: ۵۳)

وین طرفه تر که هست بر اعدات نیز تنگ پس چاه یوسف است گرچـه چاه بیژن است
(انوری،۱۳٦٤: ۸۵)

بـفردوس بـــزم تـــو کـــوثر درآمـــد بـــرون شد ز در چون در آمد مـــدامـــت
(انوری،۱۳٦٤: ۹۹)

اندام‌های بدن آدمی

تشبیه به واقع بیان مشارکت دو چیز به وسیله‌ی الفاظ و کلماتی، در وصفی از اوصاف است. شاعر برحسب فکر و ذوق خود، برای تقویت و آرایش کلام، آنچه را می‌بیند به چیزی مانند می‌کند. اندام های انسان در شعر شاعران دوره‌ی سبک عراقی از جمله: انوری و خاقانی، انعکاس چشمگیری یافته و وسیله ای برای هنرنمایی و تصویر آفرینی و بیان نگرش‌های محیط اجتماعی و زندگی و تجارب شاعر شده است. در واقع شعرا به نوعی کوشیده‌اند بین اعضای انسان با عناصر طبیعی و اشیا ارتباطی ایجاد کرده، شباهت‌های آنها را بیان کنند؛ چنان که در نظر شاعر چشم محبوب مثل چشم آهو و گل نرگس؛ ابرو مثل کمان؛ زلف چون افعی و بنفشه؛ و قد مانند سرو جلوه می‌نماید و تصاویر زیبایی خلق می شود. از میان اندام‌های انسانی دل با توّجه به استعمال زیاد آن در دیوان شاعران مورد بررسی بیشترین سهم مشبه‌به‌ها را به خود اختصاص داده است. این مطلب مبیّن آن است که شعرا توّجه ویژه‌ای به اندام دل(قلب) داشته‌اند. احتمالا توجیه این مهم آن است که شاعر اغلب از طریق دل با عالم معنی ارتباط برقرار می‌کنند و در مراحل سلوک خود بر تهذیب آن اصرار می‌ورزند، پس این اندام انسانی بر ذهن شاعر بیشترین اثر را گذاشته است. در ابیات و اشعار غنایی نیز عاشق از دل و جان، معشوق را دوست دارد و معشوق نیز خواهان دلی پاک از اوست؛ بدین جهت عمده‌ی توجّه شاعران مورد بحث در تغزلات قصاید خود معطوف به دل بوده است. بعد از دل، تن انسان به دلیل کلّی بودن مضمون مورد توجّه شاعران بوده است؛ حتّی در نگاه به معشوق اوّل زیبایی و تناسب اندام او را مدّ نظر قرار داده‌اند؛ بعد چشم و زلف و نظایر آن. چشم و زلف اندام‌های دیگر هستند که در معرض دید شاعر قرار گرفته‌اند. چشم، مهمّ‌ترین عضو ارتباطی بین انسان‌هاست و زلفِ درازِ معشوق، اندامی است که اغلب برای بیان زیبایی و جمال معشوق(در تغزل) مورد عنایت شاعر است.

الف- خاقانی:

چـــو بـــاز، ار چه سر کوچکم دل بزرگـــم نـــــخواهم کـــله وز قبـــا می‌گریزم
(خاقانی،۱۳٦۸: ۲۸۸)

رایش چو دست موسوی در ملک برهانی قوی دادش چو باد عیسوی تعویذ انصار آمده
(خاقانی،۱۳٦۸: ۲۹۱)

دانـــی چه مـــدائن را بـــا کـــوفه برابر نه از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان
(خاقانی،۱۳٦۸: ۳۵۹)

ماه نو ابـــروی زال زر و شـــب رنگ خضاب خوش خضاب از پی ابروی زر آمیخته‌اند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۱۸)

ب- انوری:

ای جـــــــوادی که دل و دســـــت ترا صـــحن دریـــا انـــامـــل کـــان است
(انوری،۱۳٦٤: ۸۲)

بـر رخی کز تو خال عصیـــــان اســـت همه کارش چـــو زلـــف در هـــم بـاد
(انوری،۱۳٦٤: ۸۲)

دل گرم کرده‌ای ز تف عشق من به سست سردی مکن که گرم کنی همچو دل جگر
(انوری، ۱۳٦٤ :۱۰۸)

مرد عاقل به ناخن هذیان جگر خویش اگر نرند، به
(انوری،۱۳٦٤: ۳٥٦)

سری که از تو بپیچد بریده باد چو زلف دلی که از تو بگردد؛ سیاه باد چو خال
(انوری،۱۳٦٤: ۲۸٦)

چنانکه ملاحظه می‌شود هر دو شاعر در استفاده از اعضا بدن آدمی به عنوان مشبه به فراوان استفاده کرده‌اند و این امر بخصوص زمانی بیشتر جلوه‌گر می‌شود که استعاره‌ی مکنیه و یا آرایه‌ی تشخیص در کنار تشبیه، مد نظر شاعر بوده باشد.

اندام‌های بدن جانوران

جانوران به سبب کاربرد تخیلی و تمثیلی که دارند همواره در ادبیات فارسی نقش زیادی داشته‌اند. یکی از قدیمی‌ترین و کهن‌ترین روش‌های ادبیات فارسی استفاده از حیوانات برای همانند سازی و تشبیه است. با این‌که در ادبیات عرب نیز حیوانات نقش مهمی در تصویر سازی دارند؛ اما با توجه به طبیعت متفاوت ایران زمین که تنوع گونه‌های جانوران در آن بسی بیشتر از عربستان بوده؛ ذکر نام جانوران وتشبیه جستن به آنها در اشعار پارسی بسی بیشتر از موارد مشابه آن در ادب عرب است. به هر روی، حیوانات در هر سروده‌ای سمبل یکی از مظاهر مادی طبیعت محسوب می‌شوند و برای درک بهتر اشعار سخنوران پارسی‌گوی، باید با ظاهر فیزیکی حیوانات و نیز برخی مشخصه‌های آنها آشنایی نسبی داشت.

در اشعار خاقانی وانوری به کرات از حیوانات و اندام آنها به منزلهٔ مشبه به استفاده شده است:

الف- خاقانی

صبح برآمد زکوه چون مه نخشب ز چاه ماه برآمد بصبح چون دم ماهی زآب
(خاقانی،۱۳٦۸: ٤۱)

میغ چو پشت پلنگ کرد هوا را بصبح ماه چو شاخ گوزن روی نمود از حجاب
(خاقانی،۱۳٦۸: ٤٥)

هوا پشت سنجاب بلغار گردد شمر سینهٔ باز خزران نماید
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۳۰)

ب- انوری

چشم نیاز پیش کف تو چنان بود گویی که چشم افعی پیش زمردست
(انوری،۱۳٦٤: ٥٦)

خط تو بر خد تو چو بر شیر پای مور زلف تو بر رخ تو چو بر می پر غراب
(انوری،۱۳٦٤: ۷۷)

سپهر اگر بدل خویش صورتی سازد برش چو صورت اسبی بود که بر دیباست
(انوری،۱۳٦٤: ٤٤)

این عجب نیست بسی کز اثر لاله و خوید گفتی آهو بره مینا سم و بیجاده لبست
(انوری،۱۳٦٤: ٤۹)

طبیعت بی‌جان

طبیعت بی‌جان از آغاز تا امروز همواره یکی از خاستگاه‌ها و سرچشمه‌های هنر از جمله شاعری بوده است، چنانکه برای مثال در هنر نقاشی، به تصویر کشیدن اشیا بیجان طبیعت از مهمترین گونه‌های این هنر محسوب می‌شود. حتی در موسیقی هم که هنری است شنیداری و ظاهرا با هیچ یک از مظاهر طبیعت در ارتباط نیست؛ باید گفت که منشأ الهام بسیاری از آهنگ سازان نام دار جهان همچون سمفونی«پاستورال» بتهوون یا «دریاچه‌ی قو»ی چایکوفسکی یـا «چهارفصل» ویدالدی، طبیعت و عناصر آن بوده است. حضور طبیعت و عناصر و مظاهر آن از همه بارزتر در هنر شاعری دیده می‌شود و نمونه‌ها و نشانه‌های این مهم از قدیم‌ترین ایام تاکنون، در آثار منظوم و شاعرانهٔ همه کشورهای جهان قابل مشاهده است. از ترانه‌ها و شعرهای «سافو»و «بیلی تیس» در سرزمین سرسبز و سواحل جادویی یونان گرفته، تا شاعران جاهلی عرب مانند «امرءالقیس» در بیابان‌های پر از «ربع و اطلال و دمن» یا تغزلات قصیده‌های قصیده‌سرایان بزرگی مانند منوچهری و فرخی و ازرقی و به ویژه خاقانی و انوری که محل بحث ما هستند؛ تا همه‌ی شاعران معاصر که دیگر زمینه‌ی اصلی و چشم انداز غالب آثار شعر آن‌ها طبیعت رنگارنگ و رویایی است؛ نهایت بهره‌گیری از طبیعت بیجان را در پرداخت تشبیهات زیبا و دل‌انگیز داشته‌اند:

الف- خاقانی:

چو پشت آینه پیش تو حلقه در گوشم زمن چو آینهٔ زنگ خـــورده روی مــتاب
(خاقانی،۱۳٦۸: ۵۲)

مـــاه نو را نیـــمهٔ قندیل عیسی یافته دجله را بر حلقهٔ زنجـــیر مــطران دیده‌اند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۹۰)

سوزن عیسی، میانش رشته مریم لبش رومیان زین رشک زنّـار از میان افشانده‌اند
(خاقانی،۱۳٦۸ : ۱۰۷)

بر چون پرند، لیک دلش گوشهٔ پلاس مـــــن بـــــر پلاس ماتم هجر از پرند او
(خاقانی،۱۳٦۸: ۳٦۷)

دارم زنگار دل، دارم شنگرف اشـــک کیست که نقشی کند زین دو بر ایوان او
(خاقانی،۱۳٦۸ :۳٦۳)

ب- انوری:

دل ز بیم آن که باد سرد بـــر تـــو بـــگذرد روز و شب چنانکه ماهی را براندازی برآب
(انوری،۱۳٦٤: ۲٦)

آتـــــش عشـــق ســـیم نـــیست مـــرا سخـــنم لاجـــرم چـــو آب زرســـت
(انوری،۱۳٦٤: ٦۲)

خود در جهان که با تو دو سر شد چو ریسمان کاکنون همه جهان برو چشم سوزنـــــست
(انوری،۱۳٦٤: ۸۵)

تـــا دی مثل او مثل موزه و گـــل بـــود واکنون مثل او مـــثل مـــوی و خمیرست
(انوری،۱۳٦٤: ۷۳)

عصاســـت پـــایـم و در شرط آفرینش خلق شنیده‌ای که کســـی را بجای پای عصاست
(انوری،۱۳٦٤: ٤۲)

جواهرات

از ویژگی‌های مهم و شاخص سبک شاعران قصیده‌سرا در قرن ششم، توجه به اصطلاحات علمی و مضمون سازی با آن‌هاست. این ویژگی در شعر شاعرانی چون خاقانی به اوج رسیده و در شعر دیگر شاعران، از جمله انوری نیز به وفور دیده می‌شود. علومی چون نجوم، ریاضیات، پزشکی، موسیقی، و کانی‌شناسی در شعر این شاعران مضمون‌آفرین شده‌اند. علم جواهرشناسی و شناخت احجار کریمه نیز از دیگر علومی است که در قرن ششم رشد چشمگیری داشت؛ چنان که در این قرن، محمدبن ابی البرکات جوهری نیشابوری کتاب ارزشمندی به نام جواهرنامهٔ نظامی تألیف کرد که منبع بسیاری از کتاب‌های پس از خود در این زمینه، ازجمله تنسوخ نامهٔ ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. (افشار، ۱۲:۱۳۵۰) شاعران خواص طبی، شیمیایی، و فیزیکی سنگ‌های قیمتی را دست‌مایهٔ مضامین شعری خود می‌ساختند. برخی از مضمون‌سازی‌ها با مطالب کتب علمی عصر، مانند تنسوخ‌نامهٔ ایلخانی از خواجه نصیرالدین طوسی، جامع‌العلوم فخر رازی و جواهرنامه‌ها مطابقت دارند و این نکته گواه اطلاع و آگاهی این شاعران از علم جواهر شناسی است (رادفر،۱۳۹۰:۲٦). بررسی‌ها نشان می‌دهد که خاقانی بیشترین موارد از این علم را در آثار خود منعکس کرده است و انوری نیز مواردی متعدد از این علم را در آثار خود آورده است.

الف- خاقانی:

سرسبز باش چون فلک و رویت از نشاط اقـــبال کـــــرده هـمچو عقیق احمر آفتاب
(خاقانی،۱۳٦۸: ٦۰)

کوکب درّی است یا درّ دری کز هر دری دست و کلکش گاه توقیع از بنان افشانده‌اند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۱۰)

در ایـــــن پیـــروزه طشت از خون چشمم هـــمه آفاق شد بیـــــجـــاده مـــعـــدن
(خاقانی،۱۳٦۸: ۳۱۸)

هاتف خم خانه داد آواز کای جمع الصبوح پاسـخش را آب لـــعل و کشتی زر ساختند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۱۱)

عشق بهین گوهری است، گوهر دل کان او دل عجمی صورتی است عشق زبان دان او
(خاقانی،۱۳٦۸: ۳٦۲)

ب- انوری:

این عجتـب نیست بسی کز اثر لاله و خوید گفتی آهو بره مینا سم و بیجاده لب است
(انوری،۱۳٦٤ :٤۹)

دعـــــای بنده مگر مستجاب خواهد بـــود که در دهانش سخن همچـو در مکنون باد
(انوری،۱۳٦٤ :۱۱۲)

شب دراز دو چشمم همی ز نـــوک مـــــژه عقیق ناب چـــکانیـــده بـر صحیفه‌ی زر
(انوری،۱۳٦٤ :۱۹٦)

هـــزاران در و مـــرواریـــد و گوهـــر شـــهاب تیزرو چون بـــسدیـــن تـــیر
(انوری،۱۳٦٤ :۲۵۰)

رخش ز می شده چون لعل و بربطی به کنار که بـــا نـــوای حزینش همی نماند حزن
(انوری،۱۳٦٤ :۳۹٦)

موسیقی و اصطلاحات و ابزار آن

هر چند که موسیقی و شعر دو هنر متفاوت محسوب می‌شوند اما با هم پیوندی ناگسستنی و ارتباطی تنگاتنگ و معنوی دارند. کمتر می‌توان هنری را یافت که چنین وابسته به هم باشند زیرا تلفیق و آمیزش این دو هنر از جمله هنرهای زیبا و زاده احساس و عاطفهٔ بشری است که موجب تعالی هر دو هنر می‌شود. هدف نهایی شعر به هیجان آوردن مخاطب است به گونه‌ای که شاعر همان احساسی که خود تجربه کرده است را به مخاطب منتقل کند. در این راستا نقش موسیقی شعر بسیار حائز اهمیت است زیرا به گونه‌ای محتوای شعر را تفسیر می‌کند و موجب تحریک بیشتر واژگان و افزایش جنبه‌های عاطفی آن می‌شود. استفاده شاعران از آلات و اصطلاحات در اشعارشان نشان‌دهنده آشنایی آنها با این هنر است.بسامد اوزان روان و دلنشین و تناسب آن با محتوا و هماهنگی‌های آوایی، تناسب‌های لفظی و معنوی و... در شعر شاعرانی که با موسیقی آشنا بوده‌اند بیشتر دیده می‌شود.

الف- خاقانی:

پیش چنین مجلسی مرغان جمع آمدند شب شده چون شکل موی مه چو کمانچهٔ رباب
(خاقانی،۱۳٦۸: ٤۲)

تـــا بنـوای مدیح وصف تو برداشتم رود ربـــاب مـــنـــست رودهٔ اهـــــل ریـــا
(خاقانی،۱۳٦۸: ۳۹)

ب- انوری:

زهره گر در مجـــلس بزمش نباشد بربطی در میان اختران چـون زاد فی الطنبور باد
(انوری،۱۳٦٤: ۱۰۱)

مـــدّتـــت بـــازمـــانـــد هـــم آواز راست چونانکه زیـــر بـــا بـــم بـــاد
(انوری،۱۳٦٤: ۱۰۹)

تا همچون چنگ تـــو بـــه کنارم نیامدی بـــودم چـو زیر چنگ تو با ناله‌های زار
(انوری،۱۳٦٤: ۱۵۷)

تا زبان زخمه بود چون به حدیث آید عود تا دهان نغمه بود چون به خروش آید نی
(انوری،۱۳٦٤: ۵۰۸)

کتابت و عناصر آن

یکی از اقسام جالب توجه در مشبه‌به‌های به کار رفته توسط خاقانی و انوری کتابت و عناصر مربوط بدان مانند حروف الفبا و قلم و دوات و مانند اینها است. علت رویکرد به این قسم مشبه به کاملا آشکار است. این عناصر از نخستین آموزه‌های دوران طفولیت همهٔ آحاد جامعه‌اند و البته اولین مواردی به شمار می‌روند که آدمی در جهان بیرون از خانواده با

آنها آشنا شده و نحوهٔ کاربرد آنها با روح و جان وی عجین می‌گردد. پس شگفت انگیز نیست که در اشعار اکثر شاعران به ویژه خاقانی و انوری این مهم لحاظ شده است.

الف- خاقانی:

میان تهی و سروبن یکیست از همه روی چو شکل خاتم و چو حرف موم در هر باب
(خاقانی،۱۳٦۸: ۵۰)

ساحری از قاف تا بقاف تو داری مشرق و مغرب ترا دو نقطهٔ قافست
(خاقانی،۱۳٦۸: ۸۷)

ز هرچه زیب جهانست و هرکه ز اهل جهان مرا چو صفر تهی دار و چون الف تنها
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۰)

ب-انوری:

بدخواه تو در سکنهٔ این تخته خاکی صفریست که بیشی ندهد هیچ رقم را
(انوری،۱۳٦٤: ۷)

تو اصل دادن و دادی چو حرف اصل کلام تو اصل دانش و دینی چو صوت اصل صدا
(انوری،۱۳٦٤: ۱۵)

چون حرف آخرست زابجد گه سخن وز راستی چون حرف نخستین ابجدست
(انوری،۱۳٦٤: ۵۵)

بیماری‌ها و داروها (اصطلاحات پزشکی)

شاعران فارسی‌گو در تمامی دوره‌ها به گونه‌ای تحت تأثیر دانشهای روزگار خود بوده‌اند و آنها را در آثار خود نمایانده‌اند. در این میان دانش پزشکی نیز از این امر مستثنی نبوده است. طبّ و مباحث مربوط به دارو و درمان همواره یکی از دستمایه‌های سخنوران ما بوده و در هر پهنه از آفرینشهای ادبی و به ویژهٔ اشعار و شاعران به گونه‌ای رخ نموده است. حتّی می‌توان با اندکی دقّت، تعداد زیادی از پزشکان شاعر و شاعران پزشک را در میان خیل سخن‌سرایان پیدا کرد. امّا با این حال شاعرانی را نیز می‌یابیم که با وجودی که خود مستقیماً با طبّ و طبابت در ارتباط نبوده‌اند امّا واژگان و اصطلاحات پزشکی، مضامینی بسیار ناب را به اشعار آنها هدیه کرده‌اند.

با اطمینان می‌توان گفت از میان همهٔ قصیده‌سرایان مطرح و برجسته، خاقانی و انوری در زمینهٔ اطلاعات طبّی، دارویی و درمانی و به کارگیری اصطلاحات مربوط به دانش پزشکی نیز همچون سایر موضوعات علمی، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و در بین تمام دواوین شعری کهن ایران زمین، دیوان‌های خاقانی و انوری، بیشترین و بالاترین بسامد را در این موارد داراست. در عین حال بسیاری از اصطلاحات پزشکی ذکر شده در قصاید خاقانی و انوری، برای ساختن تشبیهات بدیع به عنوان مشبه به به کار گرفته شده‌اند.

الف- خاقانی:

در آرزوی روی تو هر صبحدم چو من رخسار زرد خیزد از بستر آفتاب
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۵۹)

ربع زمین بسان تب ربع برده پیر از لرزه و هزاهز در اضطراب شد
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۵۹)

چو آن عود الصلیب اندر بـــر طفـــل صلیـــب آویـــزم اندر حلق عمدا
(خاقانی، ۱۳٦۸ : ۲٦)

تـــا درد ســـــــرم فرو نـــشانـد این اشک گلاب ســـان مـــرا بس
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۲۰۸)

ب- انوری:

مادر باغ سترون شد و زادن بگذاشت چکند نامیه عنیّن و طبیعت عزبست
(انوری، ۱۳٦٤ :٤۹)

ابزار سپاهی‌گری

شکی نیست که شاعران سبک عراقی با رقّت قلب خاص خود که لازمه شعر غنایی خاص این دوره است کمتر سنخیتی با عالم رزم و خشونتهای مربوط بدان دارند اما فراموش نکنیم که جنگ و نبرد یکی از مهمترین عرصه‌های جهان پیرامون این شاعران بوده است چرا که شاعران همواره یکی از طبقات ملازم دربارها بوده و نبرد بر سر قدرت جزء لاینفک زندگی در رکاب ممدوح شمرده می‌شده است. لذا شاعران به ویژه هنگامی که درگیر مدح ممدوح بوده‌اند چاره‌ای جز از بکار گیری اصطلاحات رزمی به ویژه در مقام مشبه به نداشته‌اند والبته خاقانی و انوری نیز از این امر مستثنی نبوده‌اند

الف- خاقانی:

چـــون زره گـرچه همه تن چشمم نه بدیدن بصری خـــواهم داشت
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۸٤)

سوزنده و دل مرده‌تر از شمع بشبگیر لرزنده و نالـــنده‌تر از تیر بپرتاب
(خاقانی، ۱۳٦۸ :٥٦)

ای حیدر زمانه به کلک چو ذوالفقار نام فلک بصدر تو قنبر نکوتر است
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۷٦)

رکـــابست چـــون حلقهٔ نیزه داران کـــــه عیدی بمیدان خاقان نماید
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۱۲۸)

ب- انوری:

از دل خارا نیامد هیچ آتش فتنه سوزی را چو تیغ آبـــدارت
(انوری، ۱۳٦٤ :۳۹)

نـــاوک حـادثهٔ گردون را سایهٔ حشـــمت او خـــفتانست
(انوری، ۱۳٦٤ :۸۰)

گیاهان

گیاهان و به ویژه گلها و درختان نخستین مظاهر طبیعت در ذهن آدمی محسوب می‌شوند. از این جهت در تمامی ادوار شعر فارسی این نمونه‌های نخستین جهان طبیعت در قلم شاعران هنرمند برای تصویرگری به کار رفته‌اند. بعضی از شاعران همچون کسایی و منوچهری نهایت توجه را بدین مقوله داشته‌اند و شاعر طبیعت نام گرفته‌اند و بسیاری دیگر همچون انوری و خاقانی با به کارگیری نام گلها و ریاحین در مقام مشبه به سعی در نزدیک کردن مفاهیم‌های ذهنی خود برای مخاطبانشان داشته‌اند:

الف- خاقانی

آمده تا نخلهٔ محمود و در راه از نشاط حنظل مخروط را نارنج گیلان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۹۳)

چرا چو لالهٔ شکفته سرفکنده نه ای که آسمان ز سرافکندگیست پا برجا
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۱۱)

حاجت بجو آبست وجودم نیست ولکن دل هست بنفشه صفت و اشک چو عناب
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۵۷)

سرو چو مهر گیاه زیر زمین حصن گرفت در حصنش به سواران ثغز بگشایید
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۱٦۲)

ب- انوری:

هر کار که گردون نه بفرمان تو سازد هیهات که ناساخته چون سوسن و سیرست
(انوری، ۱۳٦٤ :۷۳)

دست سرو ار دعای تو نکند قامتش چون بنفشه پر خم باد
(انوری، ۱۳٦٤ :۱۰۹)

تا که هوا شد بصبح کورهٔ ماورد ریز بر سر سیل روان شیشه گر آمد حباب
(انوری، ۱۳٦٤ :٤۷)

ده انگشت چنگی چو فصّاد بد دل که رگ جوید از ترس و لرزان نماید
(انوری، ۱۳٦٤ :٤۷)

عناصر دینی و اساطیری

استفاده از اصطلاحات دینی و اساطیری در مقام مشبه به همواره در قالب صناعت ادبی تلمیح روی می‌دهد. صاحب المعجم در بیان تلمیح گفته است: «تلمیح آن است که الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند و لمح جستن برق باشد و لمحه یک نظر بود؛ و چون شاعر چنان سازد که الفاظ اندک برمعانی بسیار دلالت کند آن را تلمیح خوانند و این صنعت به نزدیک بلغا پسندیده‌تر از اطناب، و معنی بلاغت آن است که آن چه در ضمیر باشد به لفظی اندک، بی آنکه به تمام معنی آن خللی راه یابد بیان کند». (شمس قیس رازی، ۱۳۸۷: ۳۷۷). استفاده از لفظ اندک که گفته المعجم ناظر بدان است در واقع همان به کارگیری نام شخصیت تاریخی و یا اسطوره‌ای در مقام مشبه به است.

الف- خاقانی:

یوسف رسته ز دلو ماند چو یونس بحوت صبحدم از هیبتش حوت بیفکند ناب
(خاقانی، ۱۳٦۸ :٤۷)

کعبه در دست سیاهان عرب دیده چنانک چشمهٔ حیوان بتاریکی گروگان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۹۵)

ب- انوری:

نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک ببرد آب همه معجزات عیسی را
(انوری، ۱۳٦٤ :۱)

بـختت نه همائیست که ره گم کـــند اقبال گـــر نـــیل کـــد دشمن بدبخت ورم را
(انوری، ۱۳٦٤ :۷)

شاه چو صبحدم دوم هست جهانگیر ازآنک هم دل بوالقاسم اســـت هـم جگر بوتراب
(انوری، ۱۳٦٤ :٤۸)

چراغ علم فروزد چـــو خـــضر و اسکندر در آب ظلـــمت ارحـــام از آتش اصلاب
(انوری، ۱۳٦٤ :۵۰)

کیخسرو است شـــاه و همام است زال زر مهلان او تهمتنی تـــوران ستـــان مـــاست
(انوری، ۱۳٦٤ :۸۰)

همچو قارون در زمین پنهان کنی بدخواه را گر بگردون برشود هـــمچـون دعا مستجاب
(انوری،۱۳٦٤ :۲٤)

از جوف چرخ پـــر نشود دست همّتـــــت سیمرغ همّت تو نه چـــو مـــرغان ارزنست
(انوری، ۱۳٦٤ :۸٤)

کـــــچو زو درگـــــذری کـــل وجود جـــور عـــبدالـــملـــک مـــروانـست
(انوری، ۱۳٦٤ :۸۱)

قرآن و حدیث

تجلّی و حضور عناصر و آموزه‌های دین اسلام در شعر و ادب فارسی قدمتی به دیرینگی زبان و ادبیات فارسی دَری دارد؛ حضور عناصر دینی در ادبیات فارسی از یک سو مایه غنای زبان فارسی شد و به آثار ادبی، روح و معنا و عمق و جهت داد و از سوی دیگر، زمینه لازم را برای انتقال و بیان احکام، تعالیم و حقایق دینی فراهم آورد و اسلام را در دسترس و حوزه فهم فارسی زبانان قرار داد. تأثیر قرآن و حدیث یا عناصر دینی در ادبیات فارسی، اسباب و نمودهای گوناگونی دارد که به طور خلاصه می‌توان آنها را در دو نوع متفاوت بررسی کرد: ۱. تأثیر محتوایی؛ ۲.تأثیر بلاغی و زیبایی شناختی. منظور از تأثیر محتوایی این است که شاعر یا نویسنده تحت تأثیر پیام و محتوای آیه یا حدیث قرار گرفته، آن را در اثر خود بیاورد و بر جنبه قدسی و معنوی و آموزندگی آن تأکید کند. اما در تأثیر بلاغی، آنچه تأثیر می‌گذارد، تنها محتوا و پیام نیست، بلکه شیوه بلاغی و بیانی آیه یا حدیث نیز نقش عمده‌ای در این میان ایفا می‌کند. یکی از ماندگارترین جنبه‌های بلاغی استفاده از مفاهیم قرآنی و حدیثی استفاده از این مفاهیم در مقام مشبه به است که خاقانی و انوری به خوبی از عهده‌ی این مهم برآمده‌اند.

الف- خاقانی:

پـــــشت خـــــم راســـت دل بخـدمت او همچون نون والقلم همه کمر است
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۸۵)

از نهیب این چنین سد کوست فتح الباب فتح سد باب الباب لرزان شد بزلزال فنا
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۲۱)

ب- انوری:

هرکـــه چون دیو سلیمان بر شما عاصی شود در سرای دیو مـــحنت دایـــماً مزدور باد
(انوری، ۱۳٦٤ :۱۰۳)

ای زبان راست گویت هم حدیث غیب صرف وی خیال راست بینت همنشین وحی ناب
(انوری، ۱۳٦٤ :۲۵)

بازی و شکارها

شاعران کلاسیک بازی و شکارها را در اشعار خود جای داده‌اند. بهرام گور پادشاه ساسانی از نقاش دربار درباره خود می‌خواهد که تیراندازی ماهرانهٔ وی را به تصویر بکشد. یا خاقانی اصطلاحات شطرنج را با محور هم نشینی در کنار هم می‌نشاند و شبکهٔ زیبای مراعات نظیر را خلق می‌کند. اصطلاحاتی مانند نطع (صفحهٔ شطرنج)، اسب، پیاده، فیل، شه و مات به کار می‌برد.

الف- خاقانی:

تخت نرد ملک را زان سو که بدخواهان اوست هفت نراد فلک خانه مشـــشدر ساختند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۱۱۵)

شـــکل چـــوگانســـت پای بادیه گویی بزیر آسمان چون گوی گویی زیر چوگان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۹۱)

تخت نرد، مششدر، چوگان، گوی

ب- انوری:

از پـــی خـــدمت تـــو گـــوی فـلک نه به صورت بـصفت چوگانست
(انوری، ۱۳٦٤: ۸۱)

گر دست بشطرنج خلاف تو برد چرخ در بازی اول قدرش گوید ماتست
(انوری، ۱۳٦٤: ۵۲)

گوی، چوگان، بازی اول، مات.

عناصر بزم و باده خوری

از آنجایی که پادشاهان و درباریان باده نوشی و شادخواری را یکی از لوازمات مجالس بزم خود می‌دانند وصف باده و ساغر در اشعار شاعران برای پیمودن و نوشیدن ممدوحان اهمیت خاصی دارد که وجود ساقی نامه‌ها دلیل اثبات این مدعا می‌باشد. حافظ شراب تلخ می‌خواهد که قوتش مردافکن باشد تا از شور و شر دنیا دمی بیاساید و باده‌ای می‌خواهد که نشاط آورد و کرامات و کمال را بیفزاید و خیام گوی سبقت را در این زمینه از همگان ربوده است.

الف- خاقانی:

سرخ مویانی چومی بی می همه مست خراب بر هم افتاده چو میگون زلف جانان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۹۱)

از مســـــام گاو زریـن شد روان گاورس زر چون صراحی را سر و حـلق کبوتر ساختند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۱۱۱)

می، صراحی

ب- انوری:

بود اشکم چون شراب لعل در زرین قدح ناله چون زیر رباب و دل بر آتش چون کباب
(انوری، ۱۳٦٤: ۲٦)

جام ســـپهر اوفـــتاد و درد ستم ریخت دست جهان گو کـــه دورِ مـــاء معین است
(انوری، ۱۳٦٤: ۸٦)

شراب، قدح، جام، رباب، کباب

خوراکی‌ها

خوراکی‌ها به ویژه شکر که شاعران معشوق خود را در شیرین زبانی و سخن گویی به طوطی شکرشکن مانند می‌کنند که قند فراوان را بر لبانشان احتکار کرده‌اند و زبان فارسی را قند پارسی می‌نامند که به بنگاله و هندوستان روانه می‌شود. یا مولانا ترکیب سیب باغ جان را به کار می‌برد و خاقانی از عنب و حصم می پخته و توتیا پدید می‌آورد که برای قدح و مدح عصر خود به کار می‌برد.

الف- خاقانی:

ز گلـــشکـــر لـــفـــظ و تـــفاح خـلقش شماخـــی نـظیر صفاهان نماید
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۱۳۱)

گفتی آن حلقهٔ زلف ازچه سپیدست چو شیر که زخالش سیهی عنبر سارا بینند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۹۸)

تفاح، گلشکر، شیر

ب- انوری:

همی چه گفتم که زیره به کرمان همی چه گفتم گـــفتم بصره و خرما
(انوری، ۱۳٦٤: ۱۷)

از چهره آفتابی و از بوسه شکری بس لایق است با شکرت همبر آفتاب
(انوری، ۱۳٦٤: ۱۹)

زیره، خرما، شکر

اشیا

اشیای بیجان بویژه برای آفرینش استعارهٔ مکنیه و انسان وارگی جان می‌گیرد تا شاعر بتواند اندیشهٔ خود را که نامحسوس است محسوس کند. مثلا انوری که به در نقرس مبتلا است پای خود را عصا می‌داند و از مخاطب می‌پرسد که آیا شنیده‌ای کسی عصا پایش باشد؟ یا خاقانی شیئی مانند سوزن را که یک چشم است موتیو شعری خود قرار می‌دهد و به دجّال فریبکار آخرالزمان که یک چشم است مانند می‌کند.

الف- خاقانی:

چو پشت آینه پیش تو حلقه در گوشم ز من چو آینهٔ زنگ خـــورده روی مـــتاب
(خاقانی، ۱۳٦۸ :۵۲)

مـــاه نو را نیـــمهٔ قندیل عیسی یافته دجله را بر حـــــلقـهٔ زنجیر مطران دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۹۰)

سوزن عیسی، میانش رشته مریم لبش رو میان زین رشک زنّار از میان افشانـده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۱۰۷)

پشت آینه، ماه نو، نیمه قندیل عیسی، حلقه زنجیر مطران، سوزن، رشته، زنّار

ب- انوری:

عصاست پایم و در شرط آفرینش خلق شنیده‌ای که کسی را بجای پای عصاست

(انوری،۱۳٦٤: ٦۲)

وز مـــلاقات صـــبا روی غـــدیـر راست چون آزدهٔ ســـوهـــانـــست

(انوری، ۱۳٦٤: ۷۹)

عصا، آزدهٔ سوهان

انسان با تکیه بر نسبت آن

نسبت و القاب یکی از ابزارهای مهم شاعران در القای مفاهیم است که در گذشته بسیار پربسامد بوده است. نسبتی مانند عمادالدین، رکن الدوله، شهاب الدین و امثال آن. خاقانی خود را در هند معنا راست همچون آدم می‌داند و نااهلان را آدم گیاه که ظاهر انسانی دارد و از معنای حققی به دور است.

الف- خاقانی:

جمع رسل بـــدرش مفلس طالب ز کوه او شـده تاج رسل تاجـــــر صـــاحـــب نـــصاب

(خاقانی، ۱۳٦۸: ٤٤)

شـــــــاه سـخن منم شعرا دزد گنج من بـــــس دزد کـــه بـــایـــد افـــراز دار کـــــرد

(خاقانی، ۱۳٦۸: ۱۵۱)

با بیست و یک وشاق ز سقلاب ترک وار بـــــر راه دی کـــمین بـــــمفاجـــا بـــرافکند

(خاقانی، ۱۳٦۸ :۱۳٦)

مفلس طالب زکوه، تاجر صاحب نصاب، دزد گنج، شاه سخن، ترک وار

ب- انوری:

ذهـــن پـــاک تـو ناطق وحی است نوک کلـــک تـــو مـــنشی ظفرست

(انوری،۱۳٦٤: ٦٤)

ور ابر نه در دایگی طفل شکوفه است یا زان سوی ابر ازچه گشادست دهان را

(انوری،۱۳٦٤: ۱۰)

ناطق وحی، طفل شکوفه، دایگی، منشی

انسان با تکیه بر شغل آن در خاقانی

شغل در اشعار شاعران و نثرنویسان کانون توجه بوده است بویژه در نثر بیهقی، حاجب بزرگ، مرتبه‌داری، پایکاری، جنیبت کشی و امثال آن. در جایی می‌گوید: من نه مرد این کارم، من پایکاری را بشایم که پایکاری نوعی شغل خدمتکاری و نوکری بوده است.

الف- خاقانی:

تـــا که هوا شد بصبح کورهٔ مـــاورد ریز بر سر سیل روان شیشـــه گـر آمد حباب

(خاقانی،۱۳٦۸ : ٤۷)

ده انـــگشت چـــنگی چـــو فصّاد بد دل که رگ جـــــوید از ترس و لرزان نماید
(خاقانی،۱۳٦۸ : ۱۲۹)

این چه موکب بود یا رب کاندر آمد تازیان باز گیرش صبحدم بود و جنیبت کش صبا
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۹)

شیشه گر، فصّاد، بارگیر، جنیبت کش

ب- انوری:

گـــویم از بـــهر نـــظام سلطان سپهر در رکابش زاختران پیوسته صـــد مذکور باد
(انوری،۱۳٦٤ :۱۰۰)

گر وزیر آفتاب از خدمتش گردن کشد از جمالی کافتابش مـــــی‌دهـد مهجور باد
(انوری،۱۳٦٤: ۱۰۱)

سلطان، وزیر، رکاب داری

انسان با تکیه بر مقام آن

در شاهنامهٔ فردوسی، جمشید پادشاه پیشدادی ایران مردم را از نظر مقام و طبقات مختلف تقسیم می‌کند. گروهی را کاتوزیان و گروهی را تشتریان و اهنوخشیان می‌نامد و در نثر کهن مقامات بالا را شریف و مقامات پایین را وضیع و خامل الذکر نام می‌برد.

الف- خاقانی:

کـــو آن ولی نعمت من بود و عم من عم چه که پدر بود و خداوند بهر باب
(خاقانی،۱۳٦۸: ۵۸)

جبرئیل استاده چون اعرابئی اشترسوار کز پی حاجش دلیل ره فراوان دیده‌اند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۹۱)

به پیش کاتب وحیش دوات دار خرد به فرق حـــاجب بارش نثار بار خدا
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۹)

ولی نعمت، اعرابئی اشترسوار، دوات دار، حاجب

ب- انوری:

ابوعلی حسن آن مسند سموّ و علو که آفتاب جـــلالـــست و آســـمان سخا
(انوری،۱۳٦٤: ۱۷)

بر در کس عنـــکبوت جور هرگز کـــی تـند تا عدل باشد یـــار غـــارت
(انوری،۱۳٦٤: ۳۹)

رونـــق ملـــک سلیمان پیمبر دارد عرق سلطان چه عجب کز نسب داودست
(انوری،۱۳٦٤: ٥٦)

آفتاب جلال، آسمان سخا، یار غار، نسب داود

انسان با تکیه بر صفات آن

در گلستان سعدی چنین می‌خوانیم: یکی را دیدم بر صفت درویشان نه بر سیرت ایشان. یا خاقانی خود را به صفت طفلی نمی‌داند که با دادن خرما کلیجش (کلوچه‌اش) را از او بستانند و به کنایه باارزش را با بی‌ارزش خود معاوضه کند. با در ادبیات، کتابی به نام «در صفت و سیرت جلال الدین» در دست است و یا بیهقی شخصیت‌های درستکار دربار را در صفت ثقه می‌داند که مو در کار وی نتوانستی خزید.

الف- خاقانی:

ما طفل وار سرزده و مرده مادریم اقبال پهلوان عجم دایگان ماست
(خاقانی،۱۳٦۸: ۷۸)

بختیان چون نوعروسان پای کوبان در سماع اختران شب پلاس چرخ کوهان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۹۰)

طفل وار، مرده مادر، نوعروسان پای کوبان در سماع

ب- انوری:

آراسته نظم من عروسیست شایسته کنار کبریا را
(انوری،۱۳٦٤: ٦)

این خدمت منظوم که در جلوهٔ انشاد دوشیزهٔ شیرین حرکات و سکناتست
(انوری،۱۳٦٤: ۵۳)

عروس، دوشیزه شیرین حرکات و سکنات

امور انتزاعی

امور انتزاعی بیشتر در اشعار شاعران سبک عراقی بروز و ظهور می‌کند که شعر از عالم حسی به عالم غیر حسی راه می‌یابد. مخصوصاً در غالب غزل که شاعر گدازه‌های شعر خود را از درون که غیر حسی است به عالم بیرون می‌ریزد. عشق که یک پدیدهٔ انتزاعی و غیر محسوس می‌باشد سراسر اشعاز تغزّلی را به خود اختصاص داده است.

الف- خاقانی:

پار آن قصیده که تعویذ عقل بود و امسال این قصیده همه حرزجان اوست
(خاقانی،۱۳٦۸: ۷٤)

در سجود کعبهٔ جان ساکنان سدره را هم چو عقل عاشقان سرمست و حیران دیده‌اند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۸۹)

مجلس چو گرم گردد چون آه عاشقان می راز عاشقان شکیبا برافکند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۳٤)

نکتهٔ دوشیزهٔ من حرز روحست از صفت خاطر آبستن من نور عقل است از صفا
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۷)

تعویذ عقل، حرز جان، آه عاشقان، راز عاشقان

ب- انوری:

دخل آن در میان خرج فراخ دیو آزرم را بود چون شهاب
(انوری، ۱۳٦٤: ۳۲)

ای چو عنقا ز دام دهر برون شیر گردون شکار دام تو باد
(انوری، ١٣٦٤: ١١٦)

در جهانی و از جهان پیشی همچو معنی که در بیان باشد
(انوری، ١٣٦٤: ١٣٦)

دیو، آزرم، عنقا، معنی

جانوران

جانوران که د رادبیات اروپاییان «فابل» نامیده می‌شود در ادبیات فارسی مسبوق به سابقه می‌باشد. بویژه در کلیله و دمنه و مرزبان نامه که هر کدام نمادین می‌باشد. مثلا روباه نماد حیله‌گری، شیر نماد قدرت و دمنه نماد زیرکی می‌باشد. یا انوری شخصی را که سودرسانی خود را نسبت به هم نوع ضایع می‌گرداند گاو نیک شیرده ولیکن لگدزن می‌داند و یا شاعر معاصر، سهراب، اسب را در نجابت تحسین می‌کند.

الف- خاقانی

خاک در تو قبلهٔ آمال و اندر او خلقی نهاده روی چو حربا در آفتاب
(خاقانی،١٣٦٨: ٥٩)

شیرمردان چون گوزنان هوی هوی اندر دهان از هوالله بر خدنگ آه پیکان دیده‌اند
(خاقانی،١٣٦٨: ٩٣)

تا چو بازم در آهنین خلخال چون جلاجل زمن فغان برخاست
(خاقانی،١٣٦٨: ٦١)

حربا، گوزنان هوی هوی اندر دهان، باز در آهنین خلخال

ب- انوری:

ترف عدو ترش نشود زانکه بخت او گاویست نیک شیر ولیکن لگدزنست
(انوری، ١٣٦٤: ٨٥)

من میان هر دو با جانی بغرغر آمده در کف غم چون تذروی مانده در پای عقاب
(انوری، ١٣٦٤: ٢٨)

گاو، شیر، تذرو، عقاب

فلزات و مواد آلی و معدنی

خاقانی آهنی را که به صورت مفتول در می‌آید و شفشاهنگ نام دارد در اشعار خود می‌آورد. یا شاعران بیقراری و ناآرامی خود را در برابر معشوق به سیماب یا جیوه تشبیه می‌کنند که نوعی فلز مایع به حساب می‌آید.

الف- خاقانی:

بکنیت ملک الشرق کآسمانش نبشت بسکهٔ رخ خورشید بر، بزر مذاب
(خاقانی،١٣٦٨: ٥١)

دیگ سودا مپز بکاسهٔ سر کاین سیه کاسه نان نخواهد داد
(خاقانی،١٣٦٨: ١٦٧)

ایـــن چـــهار اجـــساد کان کائنات بر مراد کن فکان خـــواهـــم فـــشاند
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱٤۱)

سکه، زر، دیگ، سیه کاسه، کان

ب- انوری:

یا رب الماس لبش باز کـــه کـــرد و شـبه سم بینی این گنبد فیروزه که چون بلعجبست
(انوری، ۱۳٦٤: ٤۹)

وان قـــلعه جـاه اوست که گویی سپهر و مهر در منجنیق برجش سنـــگ فـــلاخنست
(انوری، ۱۳٦٤: ۸٤)

این همان سکنه و صحراست که گفتی زسموم تربت آن خزف و رستنی این حـطبست
(انوری، ۱۳٦٤: ٤۹)

الماس، شبه، فیروزه، سنگ، خزف، حطب

شخصیت‌های اساطیری – دینی- تاریخی

فردوسی شخصیت و کاراکتر خود را به سه قسمت اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می کند و آگاهی شاعران بعد از او باعث می‌گردد که شخصیت‌هایی مانند زال، کیخسرو، رودابه، سیاوش، اسکندر، دارا و شخصیت‌های دیگر را در اشعار خود به صورت تلمیح برای بیان افکار خود بیاورند. یا خاقانی آنجایی که بر فلسفه می‌تازد و آن را فلسی می‌داند شخصیت‌های تاریخی و فلسفی مانند ارسطو و فلاطون را پیش می‌کشد که نقش فرسوده دارند.

الف- خاقانی:

شاه چو صبحدم دوم هست جهانگیر ازآنک هم دل بوالقاسم است هم جگر بوتراب
(خاقانی،۱۳٦۸: ٤۸)

چراغ علم فـــروزد چـــو خضر و اسکندر در آب ظلمـــت ارحام از آتش اصلاب
(خاقانی،۱۳٦۸: ۵۰)

کیـــخسرو است شاه و همام است زال زر مهـــلان او تـهمتن توران ستان ماست
(خاقانی،۱۳٦۸: ۸۰)

قـــفـــل اســـطـــورهٔ ارســـطـــو را بـر در احـــسن المـــلل منهـــید
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۷۲)

نـــقش فرســـودهٔ فـــلاطـــون را بـــر طـــراز بـــهین حـــلل مـــنهید
(خاقانی،۱۳٦۸: ۱۷۲)

بوالقاسم، بوتراب، خضر (دینی)، اسکندر، کیخسرو (اساطیری و تاریخی)

ب- انوری:

همچو قارون در زمین پنهان کنی بدخواه را گر بگردون بر شود همچون دعا مستجاب
(انوری، ۱۳٦٤: ۲٤)

از جـــوف چـــرخ پر نشود دست همّتت سیمرغ همّت تو نه چـــو مرغان ارزنست
(انوری، ۱۳٦٤: ۸٤)

کـــــــچو زو درگـــذری کـــل وجـود جـــور عـــبدالـــملک مـــروانـــست

(انوری، ۱۳٦٤: ۸۱)

قارون (دینی – تاریخی)، عبدالملک مروان (تاریخی)، سیمرغ (اساطیری)

آیین و زمان‌ها

آیین و زمان‌ها مانند جشن‌ها و اعیاد یا جلوس پادشاهان با اهمیت خاصی در اشعار شاعران نمود پیدا می‌کند. آیین استقبال و خوازه بستن با بیانی پرطمطراق بازگو می‌شود. رفتن به جام خانه، شرکت در مجلس تعزیت و تهنیت و امثال اینها با آیین‌های خاصی بازگو شده است.

الف- خاقانی:

مـــاه نـــو در ســـایهٔ ابر کبوتر فام راست چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده‌اند

(خاقانی،۱۳٦۸: ۹۲)

روز و شب دیده دو گاو پیسه در قربانگهش صبح را تیغ و شفق را خـــون قربان دیده‌اند

(خاقانی،۱۳٦۸: ۸۹)

من حسین وقت و نااهـلان یزید و شمر من روزگارم جـــــمله عـاشورا و شروان کربلا

(خاقانی،۱۳٦۸: ۲)

ماه نو، سحای نامه، عاشورا، کربلا

ب- انوری:

چین ابروی تو بر من رستخیز آرد فکیف روزها شد تا سلامم را نفرمودی جواب

(انوری، ۱۳٦٤: ۲۸)

بـــــخدا گـــر بـــــحقیقت نـــــگری مه شعبان و صـــــفر یـــــکسانـــست

(انوری، ۱۳٦٤: ۸۲)

رستخیز، روزها، شعبان، صفر

بیشترین و کمترین عناصر مشبه به در نمودارهای زیر با ذکر درصد آنها مشخص گردیده است:

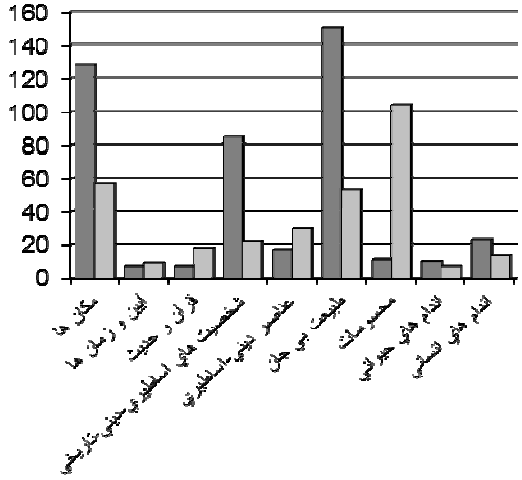

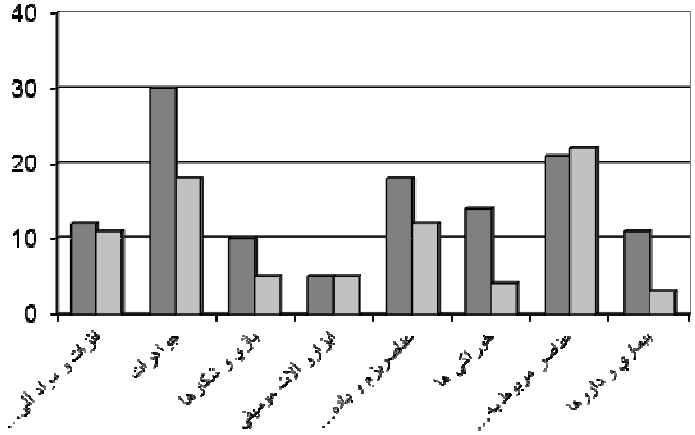

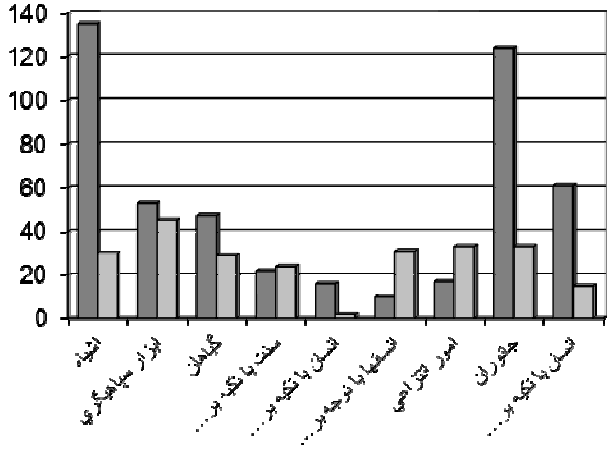

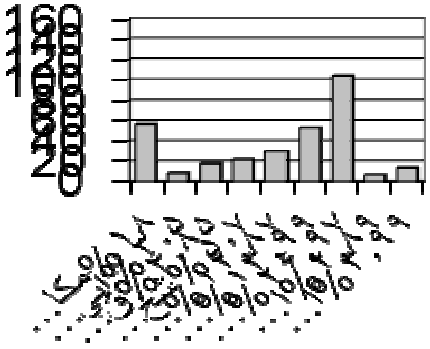

«انوری»

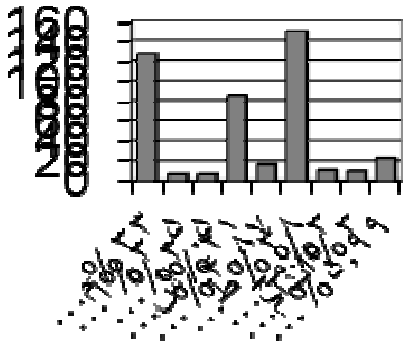

«خاقانی»

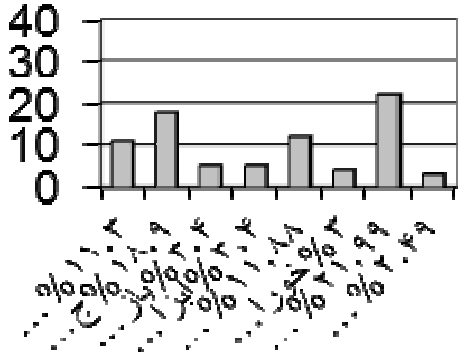

«انوری»

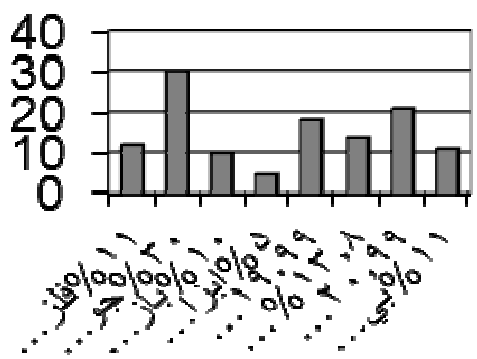

«خاقانی»

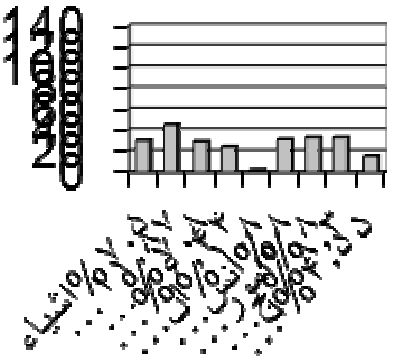

«خاقانی»

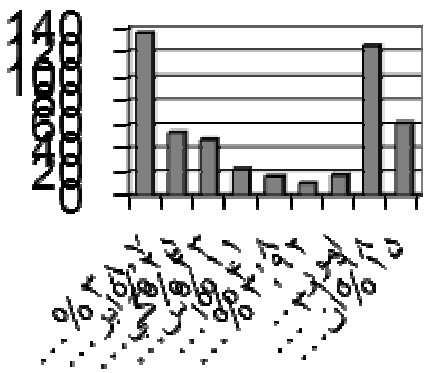

«انوری»

نتیجه گیری

تشبیه از ارکان تصویرپردازی در شعر و به ویژه در قصاید خاقانی و انوری است. این دو شاعر بزرگ از این فن بیان و گونه‌های مختلف آن بارها برای تصویرگری کلام بهره جسته‌اند. از آنجا که رکن اصلی هر تشبیه طرف دوم آن یعنی مشبه به است شاعران مورد بحث مجموعه‌ای وسیع از مضامین و مفاهیم را برای تبیین همانندسازی‌های خود به کار گرفته‌اند. این مجموعه‌ی وسیع که در واقع اجزایی از طبیعت مادی و معنوی به شمار می‌روند و برای محاکات آن در قالب فن تشبیه قرار گرفته‌اند عبارتند از: ۱- اماکن و جای‌ها ۲- اندام‌های بدن آدمی۳-اندام‌های بدن جانوران٤-طبیعت بی‌جان ٥-جواهرات (احجار کریمه) ٦- موسیقی و اصطلاحات و ابزار آن ۷-کتابت و عناصر آن ۸-بیماری‌ها و داروها ۹-ابزار سپاهیگری ۱۰- گیاهان ۱۱-عناصر دینی و اساطیری۱۲-قرآن و حدیث ۱۳- بازی و شکارها ١٤- عناصر بزم و باده خوری ١٥- خوراکی‌ها ١٦- اشیا ۱۷- انسان با تکیه بر نسبت آن ۱۸- انسان با تکیه بر شغل آن ۱۹- انسان با تکیه بر مقام ۲۰ - انسان با تکیه بر صفات آن ۲۱- امور انتزاعی ۲۲- جانوران ۲۳- فلزات و مواد آلی و معدنی ٢٤- شخصیت‌های اساطیری و دینی ٢٥- آیین و زمان‌ها. در بررسی انجام شده مشخص گردید که بیشترین مشبه به‌ها در قصاید خاقانی و انوری به ترتیب مربوط به اشیا با ۳۸/۷ ٪ و محسوسات با ۲٦/۹۷٪ و کمترین تعداد مشبه به‌ها به ترتیب اندام‌های حیوانی با ۳٪ و بیماری‌ها و داروها با ۲/٤۹ ٪ است.

منابع

۱. افشار، ایرج، (۱۳٥۰)، «جوهرنامهٔ نظامی، مأخذ تنسوخ نامه و عرایس‌الجواهر» **یغما**، سال ٢٤، ش. ۱.

۲. خلیلی جهانتیغ، مریم، (۱۳۸۰)، **سیب باغ جان**، تهران: سخن.

۳. رادفر، ابوالقاسم (۱۳۹۰)، «مضمون سازی با برخی احجار کریمه در شعرشاعران سبک آذربایجانی»، **کهن‌نامهٔ ادب پارسی**، ش. ٥۳ ص ٥۳-۲٥.

٤. سجادی، سید ضیاء الدین، (۱۳۸۲)، **دیوان خاقانی**، تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران: زوّار.

٥. صفوی، کوروش، (۱۳۸۳)، **از زبان شناسی به ادبیات**، تهران: سوره مهر.

٦. فتوحی، محمود، (۱۳۷۹)، **نقد خیال**، تهران: نشر روزگار.

۷. ماحوزی، امیرحسین، (۱۳۹۰)، **بررسی تشبیه در کلیات شمس**، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.

۷. مدرس رضوی، محمدتقی، (۱۳٦٤)، **دیوان انوری**، تهران، علمی و فرهنگی.